



پروژه علم انسانی و مطالعات فیزیکی  
مركز جامع علوم انسانی  
یادداشت سردبیر

● ستیز درونی ویرجینیا وولف / علی دهباشی

اولین آشنایی راقم این سطور با ویرجینیا وولف از طریق ترجمه مصطفی اسلامیه است که در مجله رودکی (۱۳۵۱) داستان «مرده ریگ» را منتشر کرده بود. در سالهای بعد داستانهای دیگر از وولف ترجمه شد که با علاقه می خواندم.

اگر اشتباه نکنم زمستان ۱۳۶۰ بود که در یکی از دیدارهایم با زنده یاد پرویز داریوش پرسیدم تازه چه خوانده اید؟ اشاره کرد به میز کارش در کتابخانه منزلش. رفتم کتاب را برداشتم. رمان Mrs. Dalloway وولف بود. چاپ انتشارات پنگوئن. داریوش دقیقی از این رمان گفت. می دانستم که چند ماهی است به علت درد شدید و ناگهانی در ناحیه دست نمی تواند کار کند. آنچنان به شوق آمدم که پیشنهاد کردم ایشان ترجمه کند و من بنویسم. به نوعی محرر ایشان شدم در ترجمه خانم دالووی که هفته ای سه جلسه رفتم تا کار تمام شد و سال بعد در انتشارات رواق چاپش کردیم. و بعد در سالهای اخیر این علاقه به وولف منجر به شماره ویژه ای در مجله سمرقند شد که دیده اید. این همه برای این بود که بدانید این شماره بخارا یک سابقه ای دارد.

ویرجینیا وولف علیرغم ستیز درونی با خودش بسیار شجاع بود. این شجاعت در جای جای زندگیش دیده می شود. زمانی که برای آثارش ناشر پیدا نمی شد تصمیم گرفت و با همسرش لئونارد در بهار ۱۹۱۷ انتشارات هوگارد پرس را بنیاد گذاشت تا بتواند آنچه را دلش می خواست بنویسد و نه آنچه که ناشران از او می خواستند. و در جایی خطاب به دوستی می نویسد: «اگر

می‌خواهی پیشرفتی در هنر داشته باشی، در کنج اتاقت گریه نکن، راه‌های به وجود آوردن آثار خودت را بیافرین.»

آرنو کترین رمان‌نویس معاصر پس از بررسی زندگی وولف چنین اظهار نظر می‌کند: «او در زندگی‌اش فقط می‌تواند یک هدف داشته باشد: عطش سیراب‌ناپذیر نوشتن یا زایل شدن. به این دلیل که نوشتن است که او را زنده نگه می‌دارد. و این زندگی از طریق نوشتن به او اجازه حیات می‌دهد.»

در ویژه‌نامه ویرجینیا وولف از چندین منبع انگلیسی، فرانسوی و آلمانی بهره جستیم. کلیه مقالات این شماره برای اولین بار است که ترجمه و منتشر می‌شوند به جز «نامه‌های آخر وولف» از مجله کلک و «نظریات وولف درباره رمان» از ترجمه دکتر حق‌شناس است که مآخذ آن آمده است.

گفتنی‌ها و نوشتنی‌ها درباره وجوه گوناگون ویرجینیا وولف را در طی مقالات این شماره خواهید خواند. یادداشت خود را با نظر آرنویو بریزاک به پایان می‌برم که گفته است: «به نظر ما هاله رقت‌انگیزی که پیرامون چهره ویرجینیا وولف را گرفته است چندان مناسبتی با حال او ندارد. ما می‌خواستیم نشان دهیم که او بیش از هر چیز نویسنده‌ای کوشا، زنی روشنفکر و آفریننده‌ای بزرگ بوده است و نه شخصیتی مالیخولیایی و خودکشی‌گرا. خودکشی او را باید از نوع خودکشی کسانی مانند والتر بنیامین و اشتفان تسوایک دانست: آنان چون هیچ آینده‌ای در پیش رو نمی‌دیدند نتوانستند خود را از فرو افتادن در چاه نومیدی برکنار دارند.»

وولف اروپا را در آستانه جنگی دیگر می‌دید، می‌دانست که اروپا و شاید به تعبیری جهان چگونه در هم خواهد ریخت. اگر نوشته‌های وولف را به دقت بخوانیم، درمی‌یابیم که وولف زندگی را در عشق و زیبایی می‌خواست و معنا می‌کرد و حال که جنگی دیگر از راه می‌رسید تمامی معنای زندگی و چهره اروپای دوست داشتنی‌اش متلاشی شد و وولف همین را تاب نیاورد و به سوی مرگ شتافت پیش از آنکه مرگ و نیستی به اروپا چنگ اندازد.